

محل یقین پدیدارشناسی استعلایی: آگاهی به مثابه آگاهیِ قصدی



فاطمه‌سادات جنتی‌پور

پیش‌درآمد

است و ماهیت پدیده همان است که وصف‌شدنی است، نه کمتر و نه بیشتر. پس بدین ترتیب این عنوان برخلاف قبل که با مطالعات توصیفی پدیدارها گره می‌خورد اینک به عنوان رویکردی فلسفی برای کسب یقینیات، مطرح گردید.

بنابراین در این هنگام هوسرل پدیدارشناسی استعلایی را با معنا و کاربردی متفاوت از پیشینیان تنظیم و تدوین می‌کند، او پدیدارشناسی را به عنوان یک روش شناخت و همچنین یک فلسفه، مطرح و ارائه کرد؛ بدین صورت که پدیدارها را ذاتی می‌داند که عقل آنها را خالی از هرگونه پیش‌فرض و بدون هیچ سبق ذهنی، درک می‌کند و از ویژگی‌های ذاتی پدیدار این است که متعلق فکر است و ملتفت‌الیه ذهن است. چنان‌که در پدیدارشناسی استعلایی هوسرل، ویژگی اصلی و خالص اشیا و امور با توصیف دقیق هر آنچه هستند نشان داده می‌شود، به این شکل که پدیدارشناس در واقع به دنبال معنا و محتوای معنوی و یا ذات پدیده‌هاست و بر آن است که این معنا و ذات، «دیدنی» است و به تجربه در

پیش از این با معرفی پدیدارشناسی استعلایی هوسرل و تبیین برخی از نظرات بنیادی او در این رویکرد، یک مدخل کلی ارائه داده شد، که در اینجا به عنوان پیش‌درآمد و به منظور یادآوری، به مروری کلی از آن می‌پردازیم؛ توضیح دادیم که در ابتدا گرایش اصلی ادومند هوسرل ریاضیات بود و او برای تعمق بیشتر در این زمینه به فلسفه روی آورد که نتیجه تحقیقاتش رساله جدیدی با عنوان «فلسفه حساب» بود. وی در صدد بود که با علمی کاملاً نظری مانند خود ریاضیات، اساس فلسفه خود را بسازد و چنین شد که به دنبال تأسیس یک فلسفه علمی و مبتنی بر اصول متقن به ارائه «تأویل پدیدارشناختی» و «رد و ارجاع» پرداخت.

بدین صورت که در مواجهه با دوتالیسم کانتی، ساختارگرایی هگلی و حتی تحضلی مذهب‌ان، هیچ‌کدام را قبول نداشت و تنها توافق او با آنها این بود که همه آنها پدیده‌ها را تنها آگاهی موجود در برابر فاعل شناسا می‌دانند؛ هر آنچه پدیدار و مشهود است قابل توصیف

می‌آید و در نهایت همه پدیدارها با شناخت و آگاهی انسان ارتباط پیدا می‌کنند.

در فلسفهٔ او رکن اصلی، آگاهی، یعنی فهم بی‌واسطه و مستقیم نمود و پدیده است که با قصدیت و انتخاب خود فرد صورت می‌گیرد و نه به صورت خودکار. در واقع در جریان تحلیل همین آگاهی است که با اصطلاح «حیث التفاتی» یا «قصدیت»، توسط هوسرل، آشنا می‌شویم و روشن می‌شود که هر «اندیشیدنی» «اندیشنده‌ای» مربوط به خود دارد که اندیشنده یا فاعل شناسا با این آگاهی هوشیارانه به شناختی از واقعیات مورد بررسی می‌رسد و در این فرایند، توصیفی از ماهیات اشیا و موضوعات مختلف شناسایی ارائه می‌دهد که به تفکیک آنها می‌پردازد و در واقع با «شهود ذات» همه را «آن چنان که هستند» معرفی می‌کند. چنان‌که در فلسفه هوسرل این «شهود» است که به معنی «عین ذاتی» ظهور پیدا می‌کند و «آگاهی محض» را ایجاد می‌کند و به موجب آن پدیدارشناسی ممتاز و مستقلی آغاز می‌شود.

قبلاً و در اولین نوشتار در زمینهٔ پدیدارشناسی استعلایی، به صورت اجمالی به مفهوم «قصدیت» یا «حیث التفاتی» در پدیدارشناسی هوسرل پرداخته شد. اما از آنجایی که قصدیت نقشی کلیدی در پدیدارشناسی استعلایی دارد، بر آنیم که در این نوشتار که در ادامه خواهد آمد، توضیح و تبیین بیشتری از این مفهوم ارائه شود.

قصدیت

قصدیت (Intentionality) یا حیث التفاتی اصطلاحی است در فلسفه که اولین بار توسط فیلسوفان مدرسی (Scholastic) به کار برده شد و در قرن ۱۹ فرانتز برنتانو فیلسوف آلمانی، دوباره آن را مطرح کرد و همچنین او نیز منبع الهام شاگرد خود ادوموند هوسرل قرار گرفت؛ چنان‌که این مفهوم، پس از آن و در پدیدارشناسی استعلایی هوسرل نقشی کلیدی بر عهده گرفت. این اصطلاح به معنی «رابطهٔ فعال آگاهی با متعلق آگاهی» و همچنین «توانایی ذهن برای ساختن تصورات آن»، است. توضیح آنکه قصدیت در فلسفه عبارت است از: «توانایی اذهان و حالات ذهنی دربارهٔ بودن، تصور کردن، در ازای چیزی قرار گرفتن اشیا، ویژگی‌ها و حالات امور.»

بنابراین در فلسفه کلمه «قصد» با معنای معمولی این کلمه با عنوان «نیت»، به کار برده نمی‌شود. کاربرد فلسفی قصد به معنی جهت‌گیری ذهنی یا توجه و التفات ذهن به سمت اشیا است، که در این جریان می‌توان ذهن را به یک کمان تشبیه کرد که تیرهای آن به سمت اهداف مختلف نشانه می‌رود.

با استناد به سایت رسمی «دانشنامه استنفورد»، ترجمهٔ بخش‌هایی از آن در تبیین چیستی مفهوم قصدیت بدین قرار است: «به‌طور کلی بحث‌های معاصر دربارهٔ ماهیت قصدیت، بخشی جدایی‌ناپذیر از مباحث مربوط به ماهیت اذهان است؛ ذهن‌ها چیستند و داشتن ذهن چیست؟»

این مباحث در چارچوب پرسش‌های هستی‌شناختی و متافیزیکی دربارهٔ ماهیت بنیادی حالات ذهنی پرورش می‌یابند. حالت‌هایی مانند؛ ادراک، به‌خاطر سپردن، باور کردن، آرزو کردن، امید داشتن، دانستن، قصد، احساس، تجربه کردن و غیره.

داشتن چنین حالات ذهنی چیست؟ رابطهٔ ذهنی با عینی چگونه است؟ به‌عنوان مثال، حالات ذهنی چگونه با بدن فرد، حالات مغز او، رفتار او و حالات امور در جهان مرتبط است؟ بدین ترتیب یکی از روش‌هایی که فیلسوفان اغلب منظورشان از «قصدی» را توضیح داده‌اند این است؛ قصدی جنبه‌ای از حالات یا رویدادهای ذهنی است که شامل دو مسئلهٔ «وجود چیزها» و «درمورد چیزها»، می‌شود و در رابطه با سؤالات «به چه فکر می‌کنی؟» و «دربارهٔ چه چیزی فکر می‌کنی؟» مطرح می‌گردد؛ به این معنی که قصدیت عبارت است از در مورد بودن یا جهت‌دهی و ارجاع ذهن (یا حالات ذهنی) به چیزها، اشیا، حالات امور و رویدادها.

برای مثال اگر شما به تهران، یا به هزینه زندگی در آنجا فکر می‌کنید، یا در مورد ملاقات با فردی در میدان انقلاب، ذهن و فکر شما به سمت تهران، یا هزینه زندگی، یا جلسه در میدان انقلاب معطوف (جهت‌دهی) می‌شود. بنابراین قصدیت در نظر فیلسوفان معاصر عبارت است از چیزی که می‌تواند هم در مورد چیزها و ویژگی‌های غیر ذهنی - اشیا و ویژگی‌های خارج از ذهن - صادق باشد و هم به ذهن ارائه شود.

فلسفه هوسرل سراسر این جریان با عنوان «اصل تقویم» معرفی می‌گردد؛ در یک رابطه هستی‌شناختی در نسبت میان قصدهای مختلف، عین‌ها و ایزه‌های گوناگون در اعمال گوناگون آگاهی، شکل می‌گیرند.

قصیدیت و آگاهی در پدیدارشناسی

اصلی‌ترین دلیل هوسرل برای جدا شدن از برنتانو در مفهوم «قصیدیت»، انتقادی بود که به مفهوم «عدم وجود ذهنی» موضوعات فکر و ادراک برنتانو وارد می‌دانست. طبق رأی هوسرل این یک خطای اساسی است که فرض کنیم ایزه (مفعول قصدی) یک فکر، قضاوت، میل و غیره، چیزی است با نوع خاصی از وجود داشتن در ذهن متفکر، قاضی، یا فرد متمایل. چرا که طبق نظر هوسرل ایزه‌های اعمال ذهنی یک فرد از تفکر، قضاوت و غیره، همان ایزه‌های معمولی هستند که در جریان شناخت و با مستقل شدن از اعمال یا حالت‌های ذهنی که به سمت آنها جهت داده می‌شوند (در دستور زبان هوسرل آنها را قصد می‌کنند)، «استعلایی» می‌شوند.

توضیح آنکه قصیدیت مهم‌ترین شکل آگاهی است که با حضور در حوزه مطلق آگاهی به دست می‌آوریم و این موقعیت استعلایی بعد از تحویل‌گرایی پدیدارشناسی به ما داده می‌شود؛ قصیدیت، آگاهی استعلایی ذهن است. هوسرل از آگاهی تعریف‌ها و تعبیرهای متفاوتی ارائه می‌دهد؛ به عنوان مثال در جایی آگاهی را به صورت «وحدت جریان واحدی از ادراک» یا «ادراک نفسانی و درونی زیسته‌ها» در تعلق زنده آنها به فاعل شناسا تعریف می‌کند، اما به این دلیل که درونمایه اصلی پدیدارشناسی استعلایی قصیدیت است، از نظر هوسرل معنایی که بی‌چون و چرا و با قطعیت می‌توان به آگاهی داد و معنایی که در برگیرنده همه انواع مختلف آگاهی است، همان قصدی بودن آگاهی است و به عبارتی آگاهی به مثابه قصیدیت است. این رویکرد هوسرل به قصیدیت، از ابتدای پژوهش‌های منطقی (پژوهش IV) او، وجود داشته است. هوسرل در پژوهش‌های منطقی مهم‌ترین عنصر زبان یعنی معنا را به قصیدیت مربوط می‌داند؛ بدین صورت که تجارب معنا اعمال طبقه‌بندی شده هستند و عنصر معنادار به جای اینکه در ایزه یا

برخی از فیلسوفان تا آنجا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند که قصیدیت ویژگی همه حالات ذهنی است. اما با این فرض که یک مفهوم خود چیزی ذهنی است، یک قصد ممکن است در مورد چیزهای ذهنی نیز صادق باشد. به عنوان مثال، مفهوم سگ، که یک قصد سطح اول است، در مورد سگ‌های منفرد یا در مورد خاصیت سگ بودن صدق می‌کند. همچنین تحت مفاهیم سطح بالاتر مختلفی قرار می‌گیرد، مانند مورد فهم بودن، ذهنی بودن و غیره.

توجه کنید در این طرز تفکر که بعضی مفاهیم در مورد چیزهای ذهنی صادق‌اند؛ احتمالاً از نظر منطقی پیچیده‌تر از مفاهیمی هستند که در مورد چیزهای غیر ذهنی صادق‌اند. به این معنی که ما می‌توانیم بین سطوح قصدی تمایز قائل شویم. چنان‌که بسیاری از حالات ذهنی (مثلاً باورهای) یک فرد قصدمند در مورد (یا نشان دهنده) چیزها، ویژگی‌ها و حالات غیر ذهنی هستند و بسیاری نیز در مورد حالات ذهنی فرد دیگری (مثلاً باورهای دیگری) هستند؛ باورهای مربوط به باورهای دیگران چیزی است که به عنوان «قصیدیت مرتبه بالاتر» شناخته می‌شود.

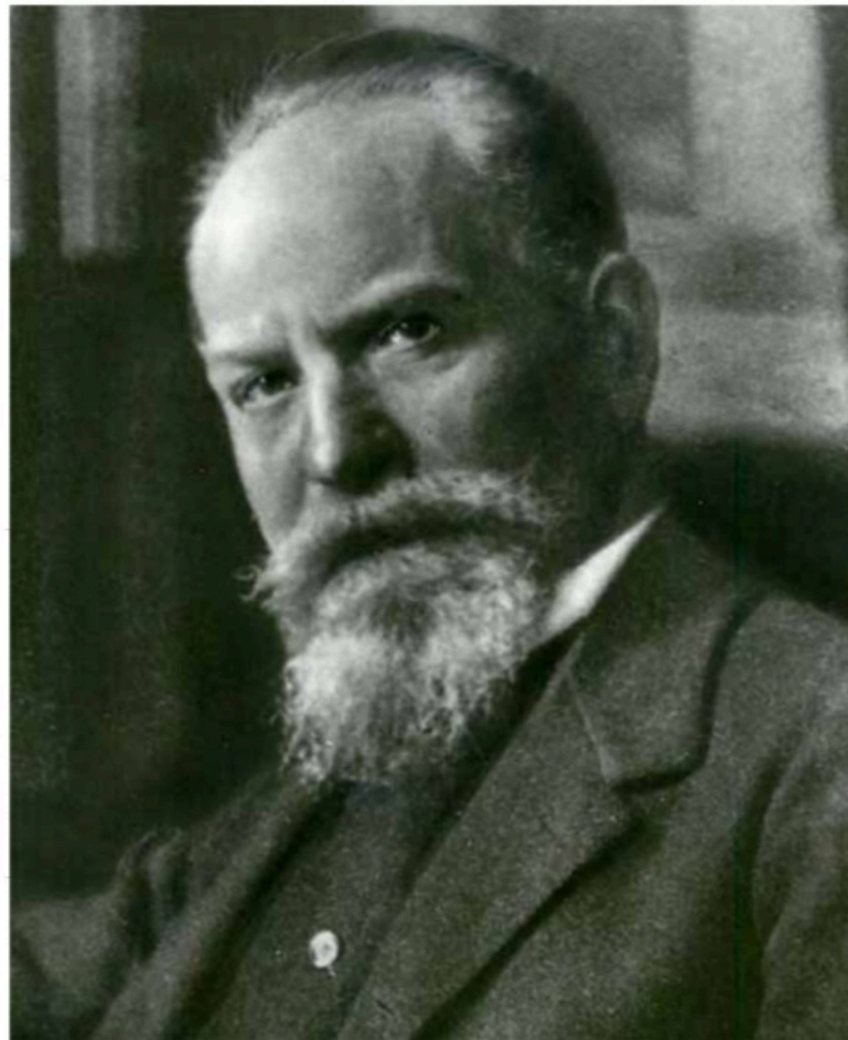
و اما در اینجا و برای ورود به مفهوم قصیدیت در پدیدارشناسی استعلایی، لازم است اشاره‌ای به تلقی برنتانو استاد هوسرل از این مفهوم داشته باشیم؛ برنتانو از مدخل روانشناسی تجربی به قصیدیت می‌پردازد، چنانکه رابطه «آگاهی با متعلق آگاهی» (که به مثابه قصیدیت است) را روانشناختی می‌داند. برنتانو معتقد است که قصیدیت پدیدار روانی را از پدیدار عینی تفکیک می‌کند. ما در پدیدارهای روانی (غم، شادی، خشم، نفرت و...) از «چیزی» ناراحت هستیم، خوشحال هستیم، عصبانی هستیم، متنفر هستیم و... که این به معنی رابطه فعال آگاهی با متعلق خود است. و اما این رابطه در باور هوسرل نه تنها به پدیدارهای روانی بلکه به همه اعیان، تعمیم داده می‌شود. هوسرل، قصیدیت (رابطه فعال آگاهی با متعلق آگاهی) را استعلایی می‌داند؛ در رابطه مورد نظر هوسرل آگاهی با خلق معنای عینی خود، خودش را خلق می‌کند و در این جریان از خودش به عنوان خالق جهان آگاه می‌شود. در

متعلق این عمل جست‌وجو شود در تجرب عمل آگاهی جست‌وجو می‌شود. بدین صورت که معنا در آن عنصری قرار دارد که عمل آگاهی را یک تجربه جهت داده شده و قصدی به ابژه خود می‌کند.

و اما به منظور دست یافتن به یک هدف فیزیکی واقعی مستقل از خود عمل قصدی و در تفسیر درون‌گرایانه هوسرل از قصدیت، دو مفهوم محوری وجود دارد؛ یکی با عنوان «نوئما» که به ساختار درونی اعمال ذهنی می‌پردازد و دیگری مفهوم «اپوخه» (بین‌الهلین) یا تقلیل (تحویل‌گرایی) پدیدارشناسی، که از طریق آن و با تعلیق همه پیش‌فرض‌های ساده‌لوحانه و ابتدایی در مورد موجودات واقعی و غیرواقعی، به ماهیت کنش‌های ذهنی دست پیدا می‌کنیم. در واقع هر آگاهی و شناختی مستلزم نوعی تضایف و همبستگی است که در

آن، میان فاعل شناسا و متعلق شناسایی نسبت متقابل وجود دارد و پدیدار جز برای آگاهی و آگاهی جز نسبت به یک متعلق وجود نخواهد داشت. چنان‌که سخن از اندیشه بدون اندیشیده و اندیشیده بدون اندیشنده بی‌معنی است. یعنی همان‌طور که قصدیت، صفت ذاتی آگاهی محض است، دربردارنده رابطه ذهن و عین نیز است. بدین صورت که عمل مشترک ساخت قصدیت هم نزد ابژه قصدی و هم نزد سوژه قصدی، یعنی فاعل شناسا، وجود دارد. بدین معنی که قصدیت هم نزد نوئما (متعلق اندیشه) و هم نزد نوئسیس (اندیشه) قابل تحلیل است و اولی را تحلیل نوئماتیکی و دومی را تحلیل نوئتیکی می‌نامند که به‌خاطر همان تضایف و همبستگی توضیح داده شده، به هم وابسته‌اند.

هوسرل در رساله **ایده‌ها** در بخش چهل و ششم و در نتیجه تقلیل پدیدارشناسی استعلایی، استدلال می‌کند که به‌عنوان مثال هر آنچه در یک موقعیت فیزیکی حضور داشته باشد، می‌تواند ناموجود باشد؛ اما اگر یک جریان ذهنی حضور داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند ناموجود باشد. به عبارتی ناموجودیت جهان تصور کردنی است اما وجود هر آنچه ذاتی است مثل وجود محض جریان‌های ذهنی، تحت هیچ شرایطی، از این طریق تغییر نخواهد کرد. اکنون این آگاهی محض که پس از تصور کردن نابودی جهان به‌عنوان «باقیمانده»، حفظ می‌شود، چیزی است که پدیدارشناسی محض، به‌عنوان ماده (Matter) برای فاعل شناسا آماده می‌کند. عامل «ماده» ممکن است در بین اعمالی با ابژه یکسان، متفاوت باشد. «در مثال هوسرل، ممکن است یک ابژه واحد (قیصر) یا به‌عنوان نوه ملکه ویکتوریا یا به‌عنوان پسر فردریش سوم در نظر گرفته شود.» همچنین این ماده می‌تواند مستقل از «کیفیت کنش»، متفاوت باشد. مثل اینکه آیا شخص قضاوت می‌کند، یا شک می‌کند، یا تعجب می‌کند، یا امیدوار است، یا تصور می‌کند، یا درک می‌کند. بنابراین هوسرل معتقد بود که در هر عمل قصدی هم به ماده و هم به کیفیت احتیاج داریم. او بعدها در رساله ایده‌ها این مفاهیم را بر اساس نوئما، و با این مضمون که می‌توانند در اعمال مخصوص متمایز، مشترک باشند، دوباره تفسیر کرد.



به جای اینکه از پنجره به بیرون نگاه کنیم، به اتاق کناری نگاه کنیم و یا به جای آنکه قدمی به جلو برداریم، به پهلو قدم برداریم و غیره. در واقع چیزی که ما داریم، یادآوری نزدیک (*Retention*) و پیش‌بینی (*Protention*) یک زمان حال تمدید شده یا طولانی است. به این معنی که به هر ادراک همیشه افقی از ادراکات گذشته تعلق می‌گیرد که باید به عنوان امکانی از خاطرات قابل یادآوری تلقی شود و به هر یادآوری، به عنوان افقش، قصدیت با واسطه و مستمر یادآوری‌های ممکن (که عملاً توسط فاعل شناسا قابل انجام است) یادآوری‌هایی که تا لحظه ادراک کنونی امتداد دارند تعلق می‌گیرد. تحلیل قصدی به وسیله این شناخت (یا بداهت) بنیادین هدایت می‌شود که هر «می‌اندیشم» به مثابه آگاهی، به وسیع‌ترین معنا دلالتی است بر مدلول خود؛ اما این دلالت در هر لحظه از آنچه در همان لحظه به مثابه مدلول صریح داده می‌شود فراتر می‌رود، یعنی حامل اضافه‌ای است که به فراتر از آن گسترش می‌یابد.

بنابراین تجارب قصدی در مسیر خود بی‌وقفه لحظاتی را پرورش می‌دهند تا انعکاس مرتبه بالاتر مربوطه را ایجاد کنند و بر اساس چیزی شبیه ادراک درونی، شکلی از خودآگاهی ضمنی یا پیش‌انعکاسی را تشکیل دهند. چنان‌که هر مرحله از ادراک یک شیء تنها یک جنبه از آن شیء اندیشیده شده، در ادراک بود. تجارب قصدی به مثابه اجزای لحظه‌ای ساختارهای شناختی فرازمانی خاص هستند، که در مسیر خود یک شیء و یا حالت امور یکسان را در طول یک دوره زمانی نشان می‌دهد که ادراک فاعل شناسا از آن شیء و یا حالت امور به طور دائم در حال تغییر است.

این روند در فلسفه هوسرل «ساختارهای قصدی پویا» نامیده می‌شود که در آن مشاهدات پیوسته و مجموع قضاوت‌های متوالی یا مجموعه‌ای از باورهای لحظه‌ای، یک باور مداوم را به فعلیت می‌رساند. به عنوان مثال قضاوت من که دیروز هوا بارانی بود، همان باور قضاوتی را که می‌توانستم دیروز با امروز هوا بارانی است به صدا درآورم، به فعلیت می‌رساند. ■

هوسرل در پدیدارشناسی استعلایی، در مبحثی با عنوان ضمنی افق، قصدیت، به ساختارهای شناختی فرازمانی می‌پردازد که در آن منظور از زمان، زمان فیزیکی نیست و نوعی از زمان درونی را در نظر می‌گیرد. چنان‌که قبل از این نیز به طور کلی توضیح داده شد که؛ هوسرل معتقد است فاعل شناسای استعلایی در لایه استعلایی، آگاهی از زمان را در اختیار دارد و این غیر از زمان فیزیکی است؛ آنچه بر روی ساعت و موجود در جهان است.

شهود زمان یا آگاهی از آن همان شهود یا آگاهی است که در ترتیب اعمال قبل و بعد از یک عمل قصدی مشهود است؛ ما می‌دانیم که هر عملی که انجام می‌گیرد قبل از یک عمل و بعد از عمل دیگری رخ می‌دهد که این یک پیوستار است و هوسرل آن را مطرح می‌کند تا ثابت کند که عمل فاعل شناسای استعلایی همیشگی است و آینده‌ای بی‌پایان را رقم می‌زند؛ بدین معنی که فاعل شناسای استعلایی «هستی همیشه شونده» است و هرگز نمی‌میرد. بنابراین هوسرل به دنبال این است که با شناخت لایه‌ای از ذهنیت که از عینی یا تجربی جلوتر رفته، از دور استعلایی رها شود و این تصور فاعل شناسای استعلایی از زمان و پیش‌فرض گرفتن آگاهی زمانی ذهنی، توسط آگاهی عینی، راهی است که برای خارج شدن از دور استعلایی معرفی می‌کند. بدین ترتیب او با شعار «بازگشت به اشیا» پدیدارشناسی استعلایی را روشی می‌داند که منجر به اخذ معنای دقیق علم، توسط فلسفه می‌شود.

هوسرل این جریان استعلایی را بدین شکل مطرح می‌کند که در امر ادراک یک شیء خارجی، همیشه همه جوانب آن به طور کامل و واقعاً ادراک نمی‌شود؛ بلکه در حالی از انتظار غیر شهودی که در آینده ادراک خواهند شد، آن جوانب پیش‌بینی می‌شوند. در واقع در هر عمل ادراکی، امر پیش‌بینی (*Protention*) مستمر است و بدین صورت است که شیء در هر مرحله تازه از ادراک، معنای تازه‌ای به خود می‌گیرد. همچنین یک پیش‌بینی، افقی‌هایی دارد که احتمال داشتن دیگر ادراکات را نیز در برمی‌گیرد؛ یعنی اگر به جریان ادراک جهت دیگری می‌دادیم ممکن بود ادراک دیگری داشته باشیم. مثلاً

منابع:

مارک فان آتن، فلسفه براوتر؛ ترجمه محمد اردشیر، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۷

عبدالکریم رشیدیان، هوسرل در متن آثارش؛ نشر نی، ۱۳۸۵

ورنو ژان وال، پدیدار شناسی و فلسفه‌های هست بود؛ ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۷

نقیب‌زاده، میر عبدالحسین، نگاهی به نگرش‌های فلسفی سده بیستم؛ تهران، طهوری، ۱۳۸۷

ساکالوفسکی، رابرت، درآمدی بر پدیدارشناسی؛ ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳

کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه؛ ترجمه داریوش آشوری، جلد هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶

مجتهدی، کریم، نگاهی به فلسفه‌های جدید و معاصر در جهان غرب؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵

Tieszen, Richard. "The intersection of intuitionism (Brouwer) and phenomenology (Husserl)." in *One Hundred Years of Intuitionism (1907-2007) The Cerisy Conference*, pp. 78-95. Basel: Birkhäuser Basel, 2008.

Bourget, David and Angela Mendelovici, "Phenomenal Intentionality", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/fall2019/entries/phenomenal-intentionality/>.

Siewert, Charles, "Consciousness and Intentionality", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2022 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2022/entries/consciousness-intentionality/>.

Beyer, Christian, "Edmund Husserl", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/husserl/>.